

چه کسی مرا شاهزاده کرد (مانهوا) جلد اول

قلب یخی

پلوتوس

مترجم: مطهره ابراهیمزاده



چه کسی مرا شاهزاده کرد: قلب یخی (مانهوا) جلد اول

..... نویسنده: پلوتوس • مترجم: مطهره ابراهیمزاده
..... مدیرگروه ترجمه: اکرم شکرزاده • ویراستار: سمیه شکرزاده
..... ناشر: نگاه آشنا • طراحی جلد: مجید غلامحسینی
..... صفحه آرا: زیبا کتاب • تاریخ و نوبت چاپ: اول، ۱۴۰۳
..... شمارگان: ۵۰۰ نسخه • شابک جلد اول: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸۵-۰۰۳-۵
..... شابک دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸۵-۰۰۷-۳

کلیه حقوق این اثر ترجمه، متعلق به «انتشارات نگاه آشنا» می باشد و هرگونه خرید و فروش بامترجم و یا کپی از متن کتاب غیرقانونی بوده و قطعاً پیگرد قانونی خواهد داشت.

سرشناسه: پلوتوس. Plutus □ عنوان و نام پدیدآور: چه کسی مرا شاهزاده کرد: قلب یخی / پلوتوس؛ ترجمه مطهره ابراهیمزاده؛ ویراستار سمیه شکرزاده. □ مشخصات نشر: قم: نگاه آشنا، ۱۴۰۲ □ مشخصات ظاهری: ج. مصور؛ ۱۴×۲۱ اس م □ شابک: ج. ۱: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸۵-۰۰۳-۵ دوره: ۹۷۸-۶۲۲-۳۸۵-۰۰۷-۳ □ یادداشت: عنوان اصلی: Who made me a princess □ مندرجات: مانهوا □ موضوع: داستان های کره جنوبی. □ شناسه افزوده: ابراهیمزاده، مطهره، مترجم □ رده بندی کنگره: ۶۷۹ PN □ رده بندی دیویی: ۷۴۱/۵۹۵۲ [ج] □ شماره کتابشناسی ملی: ۷۶۳۵۷۴۸ □

۰۹۱۲۱۵۱۰۴۸۴ ① ۰۲۵-۳۲۹۲۴۵۸۳

فصل اول



دوست داشتن
من برات چه
هزینه‌ای داره؟

باید مثل جانت
باشم؟





اگه مثل اون
باشم، اسم منم
مثل جانت با
محبت به زبون
می آری؟



اون وقت
نگاه های
محبت آمیزت
نصیب منم
می شه؟



اون طوری
به منم
محبت
می کنی؟

تا وقتی من
زنده‌م، هیچ کدوم
از اینا اتفاق
نمی افتن.





چه تحقیری تو
صداش بود.



صداش توی گوشم
پیچید. این بار لحنش
از همیشه خشن تر
بود.



من هیچ وقت تو
رو دختر خودم
ندونستم.

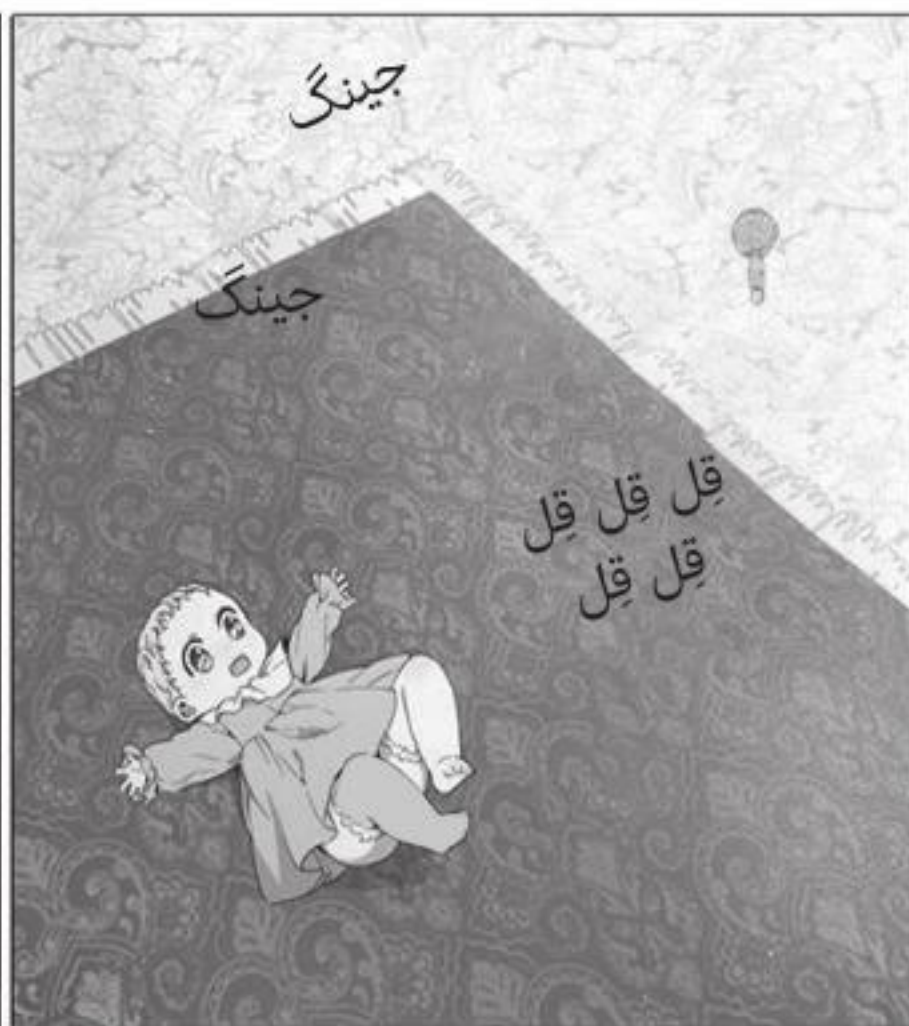


کلاد تا آخرین لحظه فردی
بی عاطفه بود.

چشمان ناامید آتانازیا پر از
اشک شدند.



فصل هشتم کتاب شاهزاده دوست داشتنی: مسیر پر پیچ و خم



چی شد؟ چرا یه دفعه یاد اون
کتاب افتادم؟



همون کتابی که یکی از
مشتری ها جا گذاشته بود
و منم خوندمش.





جفجغه رو
از روی زمین
برداشت و بدون
این که تمیزش
کنه دوباره داد
دست من.

نکنه به خاطر
این که یه شاهزاده
تبعیدی ام داره
باهام بد رفتاری
می کنه؟ خدا کنه
این طوری نباشه.

صبر کن، الان
برات می آرمش.

چی شده؟
همین حالا شم
سرم به خاطر
خیاطی شلوغ
هست.

حوصله ت
سر رفته؟

سر تکان
دادن

واا.

ازد/ختن

جینگ

نه!

من جفجغه
نمی خوام.

واقعاً فکر می کنی
جفجغه برای
کسی به سن من
سرگرم کننده س؟!



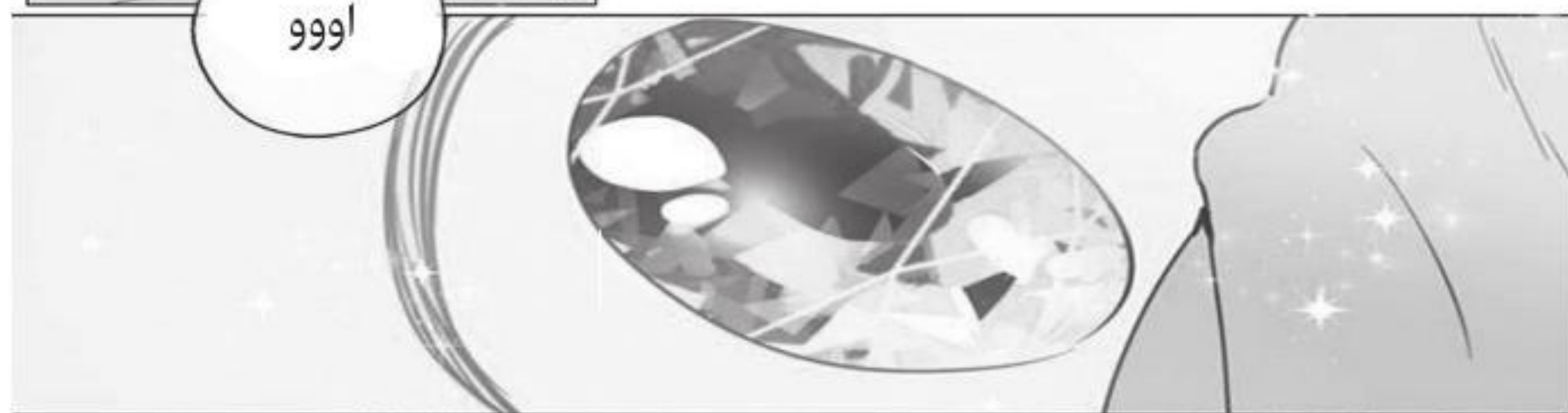
داره می‌ره
پیش خدمتکار
ارشد؟



اگه می‌خوای یه
جفجغه دیگه
بیاری، اصلاً به
خودت زحمت
نده.

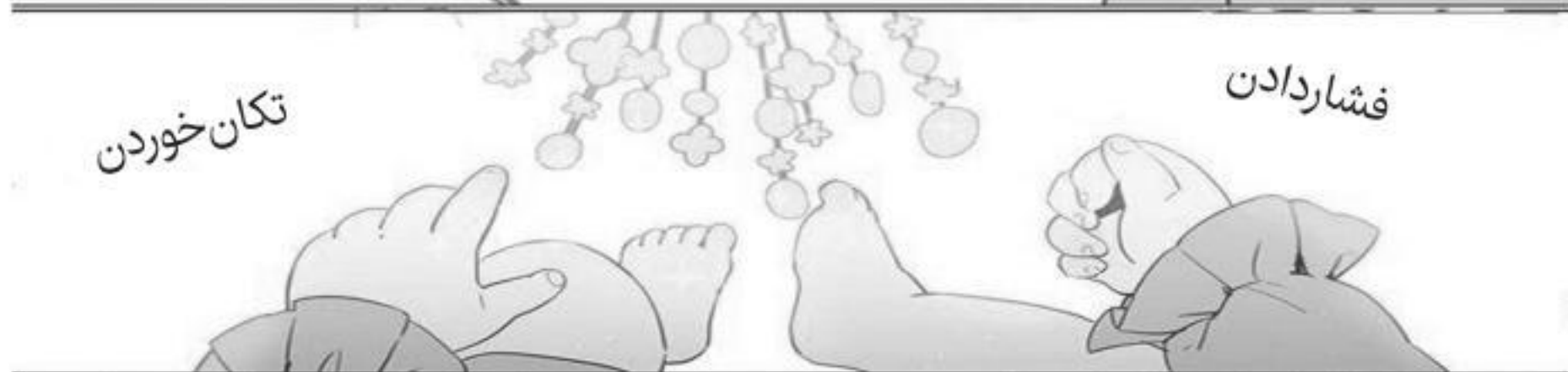


اووو



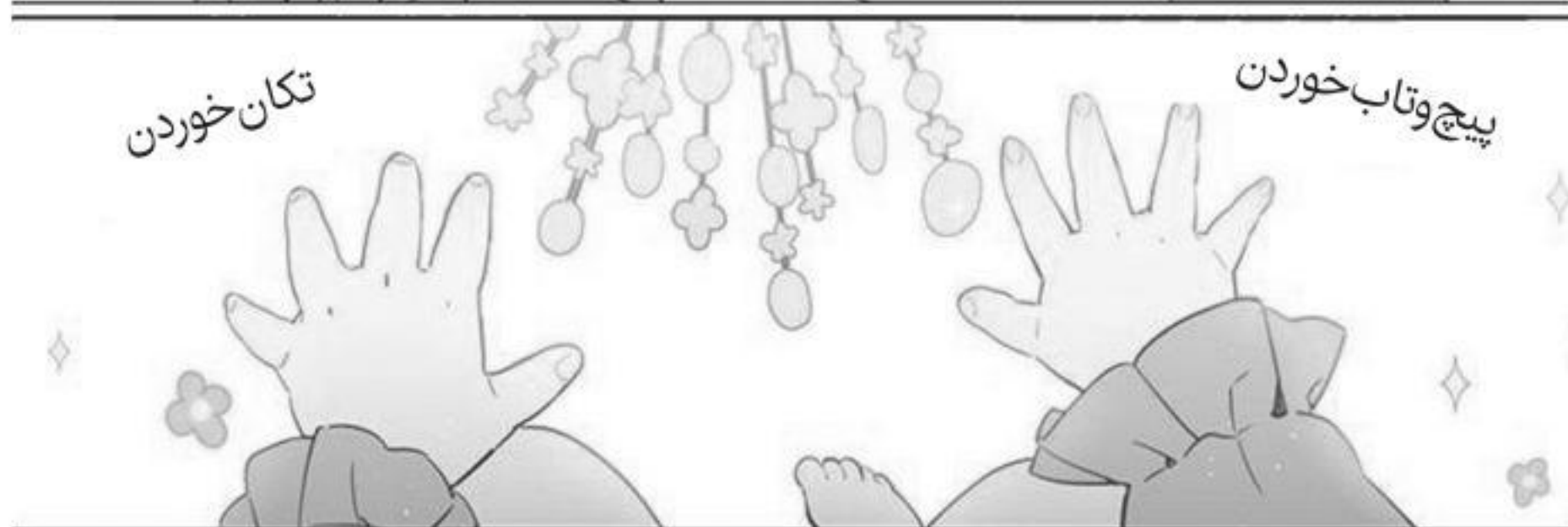
تکان خوردن

فشار دادن



تکان خوردن

پیچ و تاب خوردن





یه شب بعد از
این که چند تا
قرص خواب
خوردم خوابم
برد...

آه... نمی‌تونم به
این وضع عادت
کنم.



وقتی بیدار
شدم، این‌جا
و تو این وضع
بودم.



اصلاً با عقل جور در نمی‌آد! من یه دفعه
بچه شدم؟





توی زندگی قبلی که یتیم بودم. فکر
می‌کردم حالا که شاهزاده هستم
همه چی بهتر می‌شه...



فصل دوم

ولی چرا باید شاهزاده‌ای باشم
که همه ازش متنفرن...؟



یه دیوونه
تمام عیاره.

پدر من تو
این دنیا...

وای!



طبق چیزایی که از
خدمتکارا شنیده‌م،

موهای
تنم سیخ
شده...



لرزیلان



... تا روزی که من به
دنیا اومدم.

این قصر یاقوت که در حال
حاضر توش زندگی می‌کنم،

بعدش امپراتور تمام
کسایی که توی این قصر
زندگی می‌کردن رو کشته.

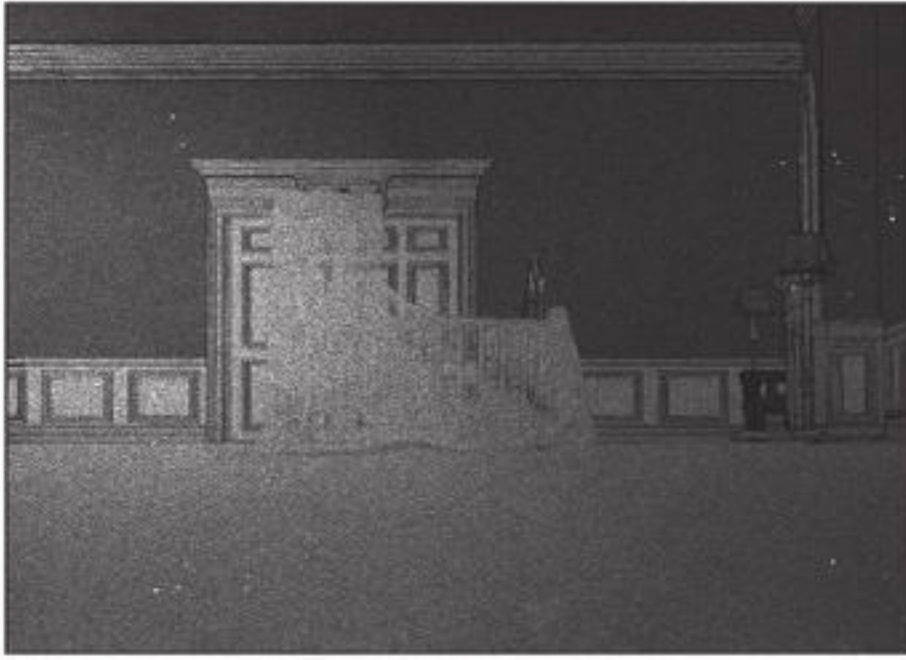
قبلاً محل زندگی
همسران امپراتور بوده.

مادرم بازیگری بوده که به مهمونی
سلطنتی دعوت شده بوده. امپراتور
بهش علاقه‌مند می‌شه و با هم ازدواج
می‌کنن. ولی بعدش اون رو فراموش
می‌کنه...

یعنی همسران
سلطنتی توش زندگی
می‌کردن.

آخرشم می‌میره و
نوزادش یعنی من رو تو
این دنیا تنها می‌ذاره.

بعد از اون اتفاق
امپراتور منی که
دخترش هستم رو
کنار گذاشته.



در نتیجه من تنها
بزرگ شدم و باد
گهوارهم رو تگون
می داده...

... منظورم اینه که
خدمتکارای قصر
بزرگم کردن.



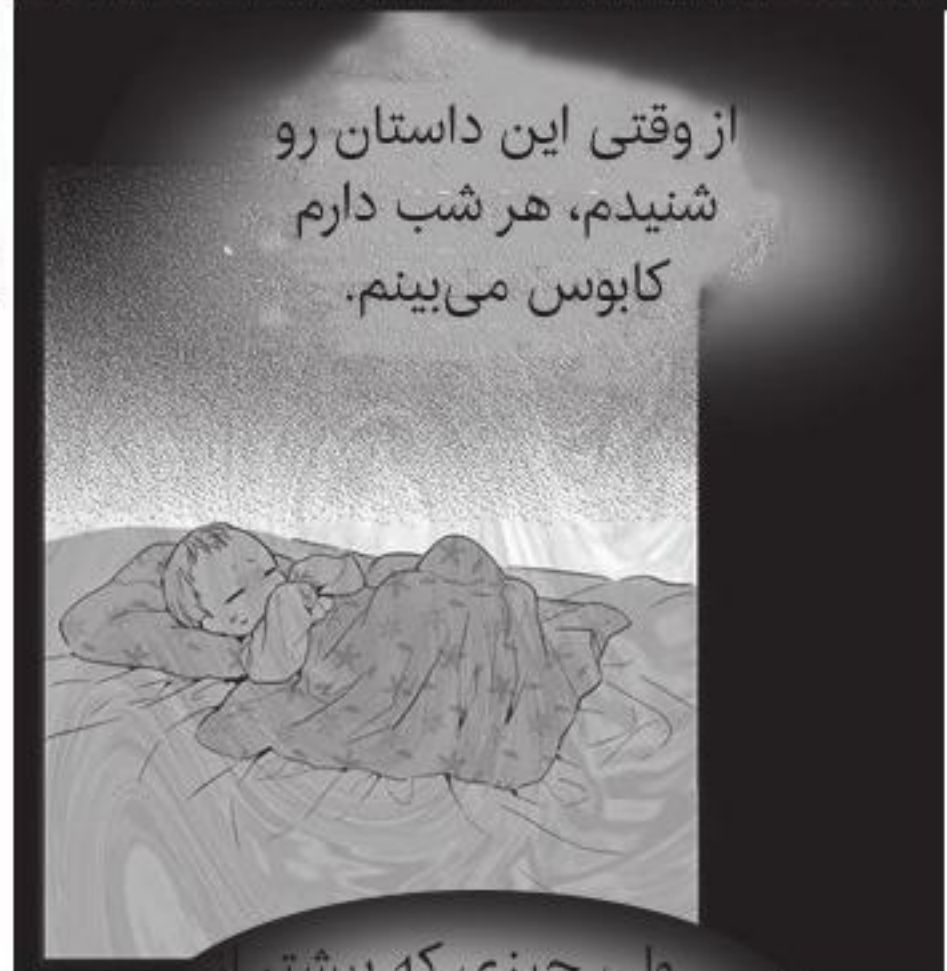
این امپراتور نادون
چرا همسر و
دخترش رو کنار
گذاشته؟

عجب خونواده‌ای...

یه بچه رو این جا رها کرده،
همون جایی که توش اون
قتل عام اتفاق افتاده...



از وقتی این داستان رو
شنیدم، هر شب دارم
کابوس می بینم.



ولی چیزی که بیشتر از
کابوس من رو می ترسونه...

امپراتوریه که
هنوز نتونستم
بینمش.



حتی حالا که یه شاهزاده
هستم هم خوش شانس
نیستم...

باید به یه چیز
دیگه فکر کنم.
همین حالا شم
خیلی ترسیده‌م.

صدای بچه.

اگه یه دفعه عقلش
رو از دست بده و من
رو بکشه چی؟

مثل همونایی
که قبلاً توی این
قصر بودن.

این اسمی که
تو این دنیا دارم
رو مادرم برام
انتخاب کرده.

اسم اون شاهزاده
بیچاره تو کتاب شاهزاده
دوست‌داشتنی هم
همین بود.

آنانازیا کسی که نمی‌میرد

این اسم به درد
شاهزاده مطرودی
مثل من نمی‌خوره.



فکر کنم مادرم
انتظار داشته من
تحت حمایت
امپراتوریه زندگی
خوب و طولانی
داشته باشم.



اونم به دست
امپراتور، یعنی پدر
خودش!



آتانازیای
اون کتاب تو
هجده سالگی
به شکل دردناکی
جوش رو از
دست داد.

چرا همه ش
دارم به اون
کتاب فکر
می کنم؟

اصلاً خوب نیست...



هان؟



همم؟ هنوز
نخوابیده؟







بالآخره این‌جا
یه قصره. من
سه بار در روز غذا
می‌خورم،

